

حج جاهلی و حج محمدی

<?xml encoding="UTF-8">

پیش از بیان چگونگی برگزاری حج در دوران جاهلی و موضع اسلام در مورد آن، اندکی در باره ماه های حرام توضیح می دهیم:

در فرهنگ جاهلی به ماه های حرام توجه ویژه ای می شده است. این امر به گونه ای با حج نیز پیوند داشته است.

آنچه از آیات قرآن به دست می آید، این ماه ها در زندگی اجتماعی اعراب تأثیر زیادی داشته؛ زیرا جنگ ها و غارت ها در این ماه ها متوقف می شد و مردم برای مدتی هم که شده، فارغ از نبرد می آسودند. از آیات و روایات فراوان می توان دریافت که حرمت ماه های حرام در دوره جاهلی و پیش از بعثت، سنتی رایج و معمول بوده است. در قرآن کریم آمده است:

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ . (1)

«ماه های حرام را در مقابل ماه های حرام قرار دهید که (اگر حرمت آن را نگه نداشته و با شما به ستیز بپردازند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). پس هرکه به جور و ستمکاری به شما دست دراز کند، او را به مقاومت از پای درآورید، به قدر ستمی که به شما رسیده (به عدل با ظلم کافران مقابله کنید) و از خدا بترسید که خدا با پرهیزکاران است.»

مفسران از این آیه چنین برداشت کرده اند که: «حُرُمَات» جمع حرمت است و چیزی است که احترام آن لازم و اهانت به آن جایز نیست؛ مانند ماه های حرام و مسجدالحرام. بنابراین، معنای آیه این است که اگر مشرکان حرمت ها را هتک کردند و در ماه حرام با مؤمنان جنگیدند یا در حرم و مسجد الحرام به جنگ پرداختند، بر مؤمنان جایز است که در مقام کارزار برآیند و این عمل ایشان موجب هتک حرمت نمی شود. (2)

از این بیان به وضوح پیداست که ماه های حرام پیشتر نیز حرام بوده است و مردم به آن ماه ها حرمت نهاده و در آن ایام از جنگ دست می کشیدند.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ... (3)

«پس چون ماه های حرام درگذشت آنگاه مشرکان را هر جا بیابید به قتل برسانید.»

و از همه مهم تر، آیه زیر است که اشاره به تعداد ماه ها، از آغاز خلقت می کند:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ... (4)

«همانا عدد ماه های سال نزد خدا در کتاب الهی دوازده ماه است، از آن روزی که خدا آسمان و زمین را بیافرید و از آن ماه ها، چهار ماه ماه های حرام خواهد بود (نزد بیشتر مفسران چهار ماه ذی قعدة و ذی حجه، محرم و رجب).»

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق نوشته اند:

«اینکه فرمود: «عِدَّةُ الشُّهُورِ» ناظر به ماه های قمری است و دلیل این مطلب آن است که بعد از آن فرموده اند: «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ» و این معنا ضروری و مورد اتفاق است که اسلام از ماه های دوازده گانه، چهار ماه قمری «ذی

قعه»، «ذی حجه»، «محرم» و «رجب» را حرام دانسته است. ثانیاً: فرموده: «عند الله» و نیز فرموده: «...فی کتاب الله یوم خلق السماوات و الأرض...»، همه این قیده‌ها دلالت می‌کند که عده نامبرده در آیه، عده ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن نیست؛ چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است.» (5)

«إنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی در حکم تقدیر خداوندی، تعداد ماه‌های سال، دوازده تا است و مسلمانان نیز باید به خاطر توافق با این عدد، این تعداد را مراعات کنند.» (6)

اما در میان ماه‌های دیگر، ماه رجب به دلیل کثرت قربانی‌هایی که در آن ماه برای اصنام انجام می‌شد، از ماه‌هایی است که حرمت به خصوصی در دوره جاهلیت برای آن قائل بودند و از ماه‌های حرامی است که قتال در آن حرام بوده و ذبح در این ماه «ترجیب» نامیده می‌شد. (7)

حج

حج به همین شکل که امروز برگزار می‌شود و در قالب و بافت و مناسک متداول و مرسوم آن، از پیشینه ای کهن و طولانی برخوردار است، قدمتی که به سال‌های قبل از خلقت آدم علیه السلام می‌رسد؛ چنانکه به شهادت روایتی از امام صادق علیه السلام، سابقه حج، به سه هزار سال پیش از آدم می‌رسد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: جبرئیل به آدم علیه السلام فرمود:

«هنيئاً لك يا آدمُ لقد طُفْتُ بهذا البيت قبلك ثلاثة آلاف سنة» (8)

«گوارا باد بر تو ای آدم! بخشوده شدی، من این خانه را سه هزار سال پیش از تو طواف کردم.»

لذا نخستین حاجی از اهل آسمان، جبرئیل و از اهل زمین آدم بوده است و از امام باقر علیه السلام نیز روایت است که: «و إنَّ آدمَ لفي حرم الله عزَّ و جلَّ». (9)

بعد از آدم علیه السلام نوبت به حج پیامبران دیگر می‌رسد که همگی حج گزار بوده‌اند. در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، خداوند به ایشان فرمان داد به اتفاق همسرش به مکه بیاید و خانه را تجدید بنا کرده، اعلام حج عمومی نماید. ابراهیم نیز چنین کرد.

پس از ابراهیم نیز سنت حج پیوسته رایج بوده و تقدیس، تکریم و زیارت بیت امتداد داشته است.

پس از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، در دوره جاهلی نیز حج خانه، با اختلاط به مراسم جاهلی امتداد داشت و مردمان از اطراف و اکناف جهان؛ به ویژه از جزیره العرب به زیارت و حج خانه خدا می‌رفتند و حجاج بیگانه در آن ایام، احترام و اطعام می‌شدند، هر چند در واقع حج دوره جاهلی با آمیزه ای از بت پرستی همراه بوده است.

هشام کلبی در کتاب الأَصْنَام خود این مطلب را به زیبایی بیان می‌کند که:

«در میان اهل جاهلیت بازمانده‌هایی از رسوم عصر ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بر جای بود که از آن پیروی می‌کردند؛ مانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف در عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیل و تلبیه در حج و عمره، البته با افزودن اموری که از آن نبود.» (10)

اسلام با برخوردی زیبا مواردی را که پسندیده بود، پذیرفته و برخی از موارد را تصحیح کرده و مواردی را نیز نپذیرفته است. اکنون به بررسی مقام و موقعیت کعبه و بیت الحرام قبل از اسلام می‌پردازیم، آنگاه مواردی از مسائل مربوط به حج را بررسی می‌کنیم:

منافع دنیایی و آخرتی

حرم و کعبه از دیرباز مورد احترام ویژه بوده است و جاهلیان حرمت خاصی برای آن قائل بودند. به این نکته در خلال آیاتی از قرآن می توان پی برد. آنان به کعبه حرمت می نهادند و از فواید عظیم مادی، معنوی و اجتماعی حج بهره مند می شدند؛ چنانکه آیات زیر به این مسأله اشاره دارد:

و إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ أَدْنِ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ . (11)

«و یاد آور ای رسول، که ما ابراهیم را در آن بیت حرام تمکین دادیم تا با من هیچ انبازی نگیرد و به او وحی کردیم که خانه مرا برای طواف حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجده کنندگان (از لوث بتان) پاک و پاکیزه دارد و مردم را به ادای مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سواره از هر راه دور به سوی تو گرد آیند. تا در آن جا منافع بسیار برای خود فراهم ببینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما آن ها را از حیوانات بهایم روزی دادیم تا از آن تناول کرده و فقیران بیچاره را نیز طعام دهند.

در این آیات، مراد از «خانه» کعبه است و «قائمین» به شهادت آیه، کسانی هستند که خود را برای عبادت خدا و نماز به رنج و تعب می اندازند. و «رکع» نیز جمع «راکع» و «سجود» جمع ساجد است.

تبوئه خدای تعالی بدین معناست که خدای تعالی آن بیت را مرجعی برای عبادت قرار دهد تا عبادت کنندگان در آنجا گرد آیند؛ یعنی وحی به ابراهیم علیه السلام که تو این مکان را مرجعی برای عبادتم قرار ده و خانه ام را برای طواف کنندگان و ساجدان و نمازگزاران تطهیر کن؛ یعنی آن را آنچنان پاک کن که طبع هرکس اقتضایش را دارد و مردم را به حج فراخوان تا گرد هم آیند و از منافع آن بهره مند گردند؛ «لِيشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...».

«منافع» در اینجا، مطلق ذکر شده است تا شامل منافع دنیوی و اخروی گردد و پیداست که وقتی اقوام و ملل مختلفی از مناطق متعدد با آداب و رسوم متفاوت در یک جا جمع آیند و همدیگر را شناخته و دانستند که کلمه همه واحده است و معبود همه یکی است و وجهه همه کعبه است. این اتحاد روحی آن ها به اتحاد جسمی و تشابه درعمل می انجامد و به یاری هم شتافته و در حل مشکلات یکدیگر می کوشند. آنگاه مسائل تجاری پیش می آید که مقصود منافع دنیوی است و نیز منافع اخروی که وجود انواع تقرب ها به سوی اوست. (12)

حرم امن

و إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ (13)

«به یاد آور زمانی را که کعبه را خانه امن و مرجع دینی گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار بدهد و پیمان گرفتم از ابراهیم و فرزندش اسماعیل که حرم خدا را از لوث بت بپردازید و از هر پلیدی پاکیزه دارید، برای آنکه اهل ایمان به طواف و اعتکاف در حرم بیایند و در آن نماز و طاعت خدا به جای آورند و چون ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این شهر را جای امن گردان و روزی اهلش را فراوان گردان.» منظور این است که دعای ابراهیم را در مورد این که «این شهر را بلد امن گردان»، اجابت کردیم.

«بلد امین» محلی است که اهل آن در امنیت به سر برند. از ابن عباس در معنای آیه چنین آمده است که: محل امن، محلی است که پرنده ای صید نمی گردد و درختش قطع نمی شود. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«کسی که داخل حرم امن گشته، به آنجا پناهنده شود، تا زمانی که خارج شود در امان است و نیز پرنده تا زمانی که آنجاست اذیت و آزار نمی شود و از پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه نقل شده که فرمودند: خداوند مکه را حرم قرار داده از روزی که آسمان ها و زمین را خلق کرده تا روزی که قیامت به پاگردد، این حرمت به قدرت خود باقی است و حرمت آن با دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مؤکد شده است.» (14)

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ...» . (15)

«آیا کافران (اهل مکه) ندیدند که آن شهر را حرم و امان قرار دادیم، در صورتی که از اطرافشان مردم ضعیف را به قتل و غارت می ربایند.»

منظور از «حرم امن» مکه و پیرامون آن است که خداوند آن را به دعای ابراهیم علیه السلام مأنوس خلق گردانید. کلمه «تَخَطَّفُ»، دزدیدن و قاپیدن چیزی است، چون کار آن روز عرب، غارت و چپاول بوده و همواره قبایل به یکدیگر حمله می کردند. لکن با همه این احوال شهر مکه را محترم شمرده و با ساکنین این شهر کاری نداشتند؛ (16) «وَمِنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا» . (17)

حرمت قتال در مسجد الحرام

«و لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ...» . (18)

نزدیک مسجد الحرام کارزار نکنید، تا این که ایشان در آنجا به پیکار شما آیند.

این آیه درگیری و جنگ در نزدیکی خانه خدا را نهی می کند؛ زیرا مادام که مشرکان هتک حرمت آن را نکرده اند، احترام آن از جانب مسلمانان محفوظ بماند و مرجع ضمیر «فیه» کلمه «مکان» است که «عندالمسجد» بر آن دلالت می کند و نهی است از این که مسلمانان، شروع به جنگ نمایند، مگر اینکه مشرکین شروع کننده باشند. (19)

از این بیان به خوبی پیداست که مشرکین نیز برای کعبه حرمت قائل بوده و قتال در آنجا را جایز نمی دانستند و به مسلمین نیز دستور مراعات این امر را داده است.

با مرور تاریخ عهد جاهلیت، مشاهده می شود که اقوام و طوایف، از هر سوی و مکانی به کعبه روی می آوردند، همچنانکه والیان و خزانه داران کعبه با عطوفت و مهربانی از آنها پذیرایی کرده و مورد اکرام خود قرار می دادند. با همه علاقه ای که اعراب جاهلی به جنگ داشتند، از قتال در مسجد الحرام خودداری می کردند و این نشانگر حرمت بیش از حد کعبه و بیت الله الحرام نزد آن ها بوده است که این حرمت بعد از ظهور اسلام نیز رعایت گردید.

قبله به طرف کعبه بوده است

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ . (20)

«ما توجه تو را به آسمان، به انتظار وحی و تغییر قبله، بنگریم و البته روی تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی

بگردانیم. پس روی کن به طرف مسجد الحرام و شما مسلمین نیز هر جا باشید، روی بدان جانب کنید و گروه اهل کتاب به خوبی می دانند که این تغییر قبله از جانب خداست، نه به دلخواه کس و خداوند از کردار ناپسند آنها غافل نیست.»

در این آیه و آیه قبلی، خداوند مسأله تغییر قبله را توضیح داده است. نکته قابل توجه در اینجا این است که به گفته ابن عامر قبله قرار دادن بیت المقدس، برای اعراب گران تمام شده است؛ «هیچ قبله ای نزد اعراب محبوب تر از کعبه نبود و معنای آیه نیز چنین است که این امر برای کسانی که هدایت نشده اند، امر بسیار عظیم و بزرگی است و اما برای آنان که ایمان آورده اند، قابل قبول است.» (21)

از این بیان به وضوح پیداست که اعراب قبل از بعثت، اعمال خود را به طرف کعبه انجام می دادند و این تغییر قبله برایشان سنگین و عظیم شمرده شده است.

در ادامه آیات، مسأله تغییر قبله از بیت المقدس به طرف کعبه، مورد بررسی قرار گرفته و ایرادات و اشکالاتی که از طرف سفها مطرح می شود، پاسخ داده شده و در آیات 149 و 150 به تأکید این مطلب می پردازد:

وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مَنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَ مَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ... (22)

و شاید علت تکرار، فهماندن این مطلب باشد که رعایت حکم مزبور (لزوم مواجهه با قبله) در هر جا و هر حال لازم است. (23)

مناسک حج

حج در لغت به معنای مطلق قصد است: «حَجٌّ يَحُجُّ حَجًّا، قَصْدُهُ وَ حَجَّجْتُ فَلَانًا أَيْ قَصَدْتُهُ وَ يُقَالُ رَجُلٌ مَحْجُوجٌ أَيْ مَقْصُودٌ» (24) لیکن این معنا اختصاص پیدا کرده به قصد امری عظیم و مهم و چون در عصر جاهلی امری مهم تر و بزرگ تر از زیارت کعبه و طواف آن نبوده و احترام و تقدیس کعبه از زمان ابراهیم و پسرش اسماعیل علیهماالسلام مقرر شده بود، لذا حج به قصد خانه خدا اختصاص یافته است.

هر چند بدون شک تقدیس کعبه در آن زمان با عقاید باطلی آمیخته بوده، اما شواهد بسیاری نشان می دهد که آنها هر سال حج را برگزار می کردند، از جمله قول نابغه:

تَرَكْتُ احْتِجَاجَ الْبَيْتِ حَتَّى تَظَاهَرْتُ
عَلَى ذَنْبٍ مِنْ بَعْدِ ذُنُوبٍ

«حج را ترک گفتم تا آن که گناهانم یکی بعد از دیگری آشکار شد.»

از این بیت بر می آید که اعراب از حج، تکفیر گناهان را برداشت می کرده اند؛ همان مفهومی که بعدها در فرهنگ اسلامی نیز برداشت می شد، اما مردمان زمان جاهلیت در حج خود به خدای واحد توجه نمی کردند، بلکه توجهشان به بت هایی بود که می پرستیدند. لذا در این جهت اختلافی میان مفهوم حج در اسلام و مفهوم جاهلی آن وجود دارد، اگر چه در هر دو حالت توجه مراد باشد. حج در اسلام عبادت خدای یکتا است که در حج جاهلی لحاظ نیست. (25)

پس از پایان یافتن بنای کعبه، خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام امر کرد که اعلام حج کند و بدین سان مگه محلّ حج مردم گردید و اعراب، چه اعراب حجاز یا خارج از حجاز، در کعبه حج می گزاردند و پیرامون خانه را طواف کرده و آن را تقدیس نموده، به آن قسم می خوردند.
زهیر بن ابی سلمی گفته است:

فَأَقْسَمْتُ بِالْبَيْتِ الَّذِي طَافَ حَوْلَهُ
رَجَالٌ بَنُو مِنْ قَرِيشٍ وَجَرَهْمُ

«قسم خوردم به خانه ای که پیرامونش را مردانی از قریش و جرهم طواف کردند.»
اعراب در جاهلیت به طواف کعبه می پرداختند و از اطراف جزیره العرب در مکه جمع می شدند و پادشاهان حمیر و کنده و لخم، مانند بسیاری از دیگر؛ چون هندوها و فارس ها حج را به جای می آوردند. (26)
داستان زیر که در سیره ابن هشام نقل شده، علاوه بر آنکه احترام کعبه را نشان می دهد، دلالت دارد بر این که در جاهلیت مناسک حج به همین صورت امروزی انجام می شده است:

«تَبَّعَ و قوم او بت پرست بودند، در راه خود به یمن، به جانب مکه رهسپار شدند. چون به میان عسفان و امج رسیدند، عده ای از قبیله هذیل بن مُدْرَکَة بن إلیاس بن مضر بن نزار بن معد آمدند و به او گفتند: پادشاه! آیا می خواهی تو را به خانه ای پر از گنج و ثروت، که پادشاهان پیشین از آن بی اطلاع بوده اند، راهنمایی کنیم؟ خانه ای که در آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و زر و سیم فراوان موجود است؟ گفت: آری. گفتند: این خانه در مکه است که پرستشگاه مردم آن دیار است و در کنار آن نماز می گزارند.»

البته مقصود هذلی از گفتن این سخنان آن بود که تبّع را از این راه به هلاکت رسانند، زیرا می دانستند که هرکس قصد تخریب خانه خدا و یا ظلم و تجاوز در کنار آن را داشته باشد، هلاک می گردد.

ملک چون در صدد بر آمد که به آن خانه یورش برد، برای مشورت، در پس دو دانشمند یهودی فرستاد و از آنان نظر خواست و پرسید: آیا این خانه و این مطالب حقیقت دارد یا نه؟

آن دو دانشمند یهودی گفتند: این قوم جز هلاک تو و سپاهیان تو منظوری ندارند؛ زیرا ما جز این خانه، خانه دیگری را سراغ نداریم که خداوند آن را در زمین برای خود اختیار فرموده باشد و اگر بخواهی آنچه اینان گفته اند انجام دهی، خود و تمام همراهانت، نابود خواهید شد.

تبّع پرسید: در این صورت اگر بخواهم نزد آن خانه رویم چه کنم؟ چگونه رفتاری داشته باشم؟ گفتند: همان سان کن که مردم آنجا عمل می کنند. پیرامون آن خانه را طواف کن و تعظیم و تکریم به جای آر، موی سر را بتراش و تا در آن آستانی، کوچکی و تواضع کن تا آن که از مکه خارج شوی.

گفت: پس چرا شما خود چنین نمی کنید؟ گفتند: به خدا سوگند، این خانه، خانه پدر ما ابراهیم علیه السلام است و چنان است که به تو گفتیم و آگاهت کردیم، اما اهل آنجا به وسیله بت هایی که می پرستند و پیرامون آن خانه نصب کرده اند و نیز به وسیله خون هایی که بر زمین ریخته اند، بین ما و آن خانه حایل شده اند. آنان مشرکند.

ملک دریافت که آن دو دانشمند یهودی جز خیراندیشی منظوری ندارند، گفته آنان را تصدیق کرد و پندشان را پذیرفت. پس دستور داد آن چند نفر هذلی را حاضر کرده، دست و پایشان را قطع کنند. آنگاه وارد مکه شد و خانه

را طواف کرد و قربانی نمود و سر را تراشید و چنان که گفته اند شش روز در مکه بماند و هر روز گوسفند یا شتر می کشت و اهل مکه را اطعام می نمود و با غسل پذیرایی می کرد.

شبی در خواب دید که بر خانه کعبه جامه ای پوشیده است. از این رو دستور داد از لیف خرما خانه کعبه را پوشانند. باز در خواب به او القا شد که کعبه را با پارچه ای بپوشانند. پس بیت را با حصیر نخل پوشانند. مجدداً در خواب دید که با پوششی بهتر از آن، آنجا را پوشانده است. آنگاه با چادر و جامه ای خط دار که از پارچه های بافت یمن بود پوشانید.

چنانکه گویند: تبع نخستین کسی است که کعبه را با جامه پوشانید و به والیانش که از قبیله جرهم بودند، سفارش کرد که کعبه را پاکیزه نگاه دارند و از نزدیک شدن خون و مردار و کهنه آلوده به خون حیض زنان حائض به حرم جلوگیری کنند و برای آن خانه، در و کلیدی ساخت. این ماجرا مربوط به هفتصد سال پیش از اسلام است. (27) و آنچه از این ماجرا بر می آید، این است که کعبه از زمان های پیش تر از ظهور اسلام مورد احترام بوده است و همگان به تقدیس و اکرام آن می پرداختند و دیگر اینکه مراسم حج شامل طواف و قربانی و نماز و غیره، در همان زمان ها انجام می گرفته است. منتها آنچه مسلم است و حتی در خلال این ماجرا بدان اشاره رفته است، این است که جاهلیان این مراسم را آغشته به بت پرستی و شرک ساخته بودند. ماهی که حج در آن برگزار می شد، از ماه های دیگر متمایز بوده و معروف به ذی حجه بود؛ یعنی ماه حج که این اسم در منابع قدیمی ذکر گردیده است. (28)

عمره

«عمره» در لغت از «اعتمار» و به معنای زیارت است. (29)

اعتمار در فرهنگ و شعر جاهلی به معنای زیارت بیت الحرام است و در مفهوم اسلامی نیز عمره شبیه به حج است و زیارت و طواف کعبه را شامل می شود. اما سنت نبوی میان عمره و حج در مناسک و زمان آن تفاوت قائل شده و مناسک عمره کمتر از حج است و نیز عمره در تمام ایام سال امکان پذیر است، اما حج وقت محدود و معینی دارد. لذا مفهوم عمره در قرآن و در شعر جاهلی تقریباً مشابه است. (30)

در ایام حج (ماه های ذی قعدة، ذی حجه و محرم) انجام عمره را گناهی بزرگ می شمردند و بر حسب اعتقاد جاهلی، آن را بس نابخشودنی می دانستند.

عمره در اصل به مثابه حج اصغر بوده و اهل جاهلیت آن را ترجیحاً در ماه رجب انجام می دادند، اما تفاوتش با عمره در اسلام این است که در اسلام این حج را فردی انجام می دهند اما مشرکان آن را به صورت جمعی و مانند حج واجب انجام می دادند و نیز بسیاری آن را در ماه رجب به جای می آوردند. اما اسلام این حج را برای طول سال جایز دانست. (31) در عین حال که عمره رجبیه از ثواب بیشتری برخوردار است. لذا اسلام حدود حج و عمره را مشخص تر ساخته و اصلاحات لازم را در آن ایجاد کرده است و آن را از ناشایستگی ها پیراسته و چهره ارجمند و اصیل انسان سازش را بدو بازگردانده است.

احرام

«احرام» از «اُحرم» مشتق شده و به این علت احرام نامیده شده که وظیفه حاجی است اقدام به برخی اعمال و پرهیز از برخی دیگر.

احرام نزد اعراب معنای محدودتری از احرام اسلامی داشته است. اعراب حج می گزاردند و حرمت و عظمت بیت را درک می کردند و می دانستند که حرم، مکه و اطراف آن است. اما میان احرام در معنای اسلامی و احرامی که نزد اعراب قبل از بعثت بوده، تفاوتی وجود دارد.

احرام در اسلام شروط و آداب و اهدافی دارد که قبل از نزول قرآن وجود نداشته است؛ از جمله روایت شده که اعراب جاهلیت وقتی حج را به جای می آوردند، آنگاه که داخل حرم می شدند، لباس هایشان را کنده و تا مدتی که در حرم بودند، نمی پوشیدند، که این عادت را خداوند حرام کرد. (32)

به طور کلی جاهلیان را با توجه به چگونگی برگزاری حج می توان به سه دسته تقسیم کرد:

1 - حُمس - حَلّه - طُلُس

1 - حُمس: در میان اعراب، قریش خود را برتر از دیگران می دانستند و به جهت سکونت در مکه می گفتند: «نحن أهل الحرم، فليس ينبغي لنا أن نخرج من الحرم ولا يُعظم غيرها كما نعظمها، نحن الحُمس». (33)

حُمسیان در انجام حج عادات خاصی داشتند؛ از جمله این که در هنگام قصد حج، از در خانه خارج نمی شدند، بلکه از سوراخ هایی که در پشت بام خانه هایشان درست کرده بودند، بیرون می آمدند و به هنگام بازگشت نیز از آن ها داخل می شدند که قرآن کریم از این عمل نهی کرد:

و لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتَّقَى الْبُيُوتَ مِنْ أَيْبَاهَا... (34)

«و نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه درآیید چه، این کار ناشایسته است و نیکویی آن است که پارسا باشید و به هر کار از راه آن وارد شوید.»

دیگر از عادات حُمس این بود که کعبه را برهنه طواف می کردند؛ زیرا می ترسیدند لباس هایشان آلوده باشد و نیز بر هرکس که نخستین بار به طواف کعبه می آمد، الزام کرده بودند که در لباس اهل حرم؛ یعنی اهل حمس طواف کنند و اگر لباس نیافت، برهنه طواف کند. (35)

قرآن طواف برهنه را در هر صورتی منع کرد و بر قریش و دیگران لباس را واجب اعلام نمود. گروهی از مفسران در تفسیر آیه 31 اعراف گفته اند: این آیه در ارتباط با افرادی نازل شده است که کعبه را برهنه طواف می کردند:

يا بني آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ... (36)

«ای بنی آدم، زینت های خود را در هر مسجدی بر خود بگیرید...».

هرچند علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه، آرایش و زینت را، آرایش معنوی می داند، اما برخی از مفسران بر این اعتقادند که این آیه درخصوص برهنه طواف کردن کعبه نازل شده و اعراب را تشویق به پوشیدن لباس و اتخاذ زینت به هنگام طواف می نماید. (37)

2 - حَلّه: قبایلی که خارج از حرم بودند و در حلّ می زیستند، به حَلّه معروف بودند. اختلاف این دسته با حمسیان در این بوده که با لباس، مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت از مناسک، چون داخل کعبه می شدند، کفش و لباس خود را صدقه داده و برای طواف از حمسیان لباس کرایه می کردند. (38)

3 - طُلُس: درباره طُلُس گفته اند که اینان، یمنیان اهالی حضرموت و عک و عجیب و ایادبن نزارند و در وجه تسمیه آنان گفته اند: چون از مکان های دور می آمدند و در حالی که غبار راه بر آن ها نشسته بود به طواف خانه می پرداختند، بدین نام خوانده شدند. (39)

اینان، در احرام و پوشیدن لباس و دخول به خانه چون اهل حمس عمل می کردند. (40)

«تلبیه» لبیک گفتن و اجابت دعوت و فرمان خداست. آنان که از شهر و دیار دور و نزدیک خود حرکت کرده و آماده انجام مناسک حج شده اند، در آغاز اعمال حج با جملات مخصوصی این لبیک را ادا می کنند.

حج جاهلیان با تلبیه همراه بوده است، لیکن در این مورد هم با آمیزه ای از شرک و در تلبیه شان این شرک کاملاً پدیدار است؛ بدین صورت که عالمان هر قبیله به هنگام طواف بر گرد بت خود گشته و تلبیه را ادا می کردند و آنگاه هر قبیله نزد بت خود می رفت و بر آن نماز می خواند. (41) با توجه به این مطلب به نظر می رسد که تلبیه هریک از آنها برحسب قوم و قبیله شان متفاوت بوده و در متون تاریخی برای هر کدام از قبایل، تلبیه مخصوصی ذکر گردیده است. نمونه ای از این تلبیه ها را که بیشتر برای محرم مشرکین ذکر کرده اند، می آوریم:

«لَبَّيْكَ ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكُ .» (42)

تلبیه از شعائری است که اسلام آن را ابقا کرده و اما صیغه اش را تغییر داد و همان صیغه ای را که خاص حج ابراهیم علیه السلام بوده پذیرفته است بدین صورت:

«لَبَّيْكَ ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكُ ، لَا شَرِيكَ لَكَ...» (43)

چنان که روشن است، تلبیه جاهلی آلوده به شرک است. آنان تأکید می ورزند که اله شریکی ندارد، مگر شریکی که خود برگزیده باشد. این شعار از همان اندیشه جاهلی سرچشمه می گرفت که الله را به عنوان خدای ایمان باور داشتند و او را فراتر از آن می دانستند که در وهم آید و در اختیار انسان باشد. کعبه را نیز از آن او می دانستند. از این روی، خود را در آستانه بت ها به زمین می افکندند، چون بت را واسطه رسیدن به خدا تلقی می کردند و بر این باور بودند که این امر با اعتقاد به خدا منافاتی ندارد و شریک هایی هستند که خدا خود پذیرفته است.

وقوف در عرفات

از بزرگ ترین روزهای حج، روز وقوف در عرفات بوده که در نهم ذی حجه انجام می گرفت و تمام کسانی که به حج آمده بودند در عرفات جمع می شدند. این مراسم به همین گونه پس از بعثت نیز جاری شد. (44)

هر قبیله در عرفات، موقف خاص خود را داشت که بعدها با وحدت صفوف حاجیان در اسلام باعث شد تا اسامی آن موضع از یاد برود. هر چند که بسیاری از مفسران بر این اعتقادند که حج اکبر در آیه:

وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ...» . (45)

«و در بزرگ ترین روز حج، خدا و رسولش به مردم اعلام می دارند که بعد از این، خدا و رسولش از مشرکان بیزارند.»

روز عرفه است و خداوند با این آیه مراسم روز عرفه را تأکید فرموده است؛ از جمله، از ابن عباس، طاووس، عمر، عثمان، مجاهد، عطاء، سعید بن مسیب، ابن زبیر، ابو حنیفه و شافعی نقل شده که روز عرفه را روز حج اکبر می دانند. (46) نیز ابن ابی حاتم و ابن مردویه، از ابن مقرم و او از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده اند که: «پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ظهر عرفه برای مردم سخن گفت و خطاب به آنان فرمود: امروز، روز حج اکبر است.» (47)

لیکن کثرت روایات موجود در مورد این که روز حج اکبر، روز عید قربان است، شکی باقی نمی گذارد و اکثر قریب به اتفاق مفسران نیز عید قربان را به عنوان حج اکبر به رسمیت می شناسند؛ از جمله: سید قطب در تفسیر فی

ظلال القرآن می نویسد:

«هر چند در تعریف روز حج اکبر و این که آیا روز عرفه است یا عید قربان، اختلاف نظر وجود دارد، اما قول درست تر آن است که روز عید قربان باشد.» (48)

تفاسیر دیگر نیز (49) این قول را صحیح تر می دانند. طبری پس از بررسی اقوال مختلف می گوید:

«برترین و صحیح ترین آن ها نزد ما، گفتار کسانی است که می گویند: یوم الحجّ اکبر، روز عید قربان است؛ زیرا اخبار فراوانی از گروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام در روز عید قربان آیات برائت را برای مردم قرائت کرد. علاوه بر آن، روایات متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر شده است که روز عید قربان را به عنوان روز حج اکبر معرفی می کند.» (50)

پس این احتمال که حج اکبر روز عرفه باشد، منتفی است. این بحث را بدین جهت آوردیم که به اهمیت روز عرفه اشارتی کرده باشیم و این که از مناسک جاهلیان، وقوف در عرفات در روز نهم ذی حجه بوده که از عرفه به سوی مزدلفه می رفتند - مزدلفه جایی است میان راه عرفه و منا - که حجاج شب را در آنجا می گذراندند. (51)

انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «افاضه» یا اجازه می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، آنان را هدایت می کردند.

بنا بر قول ابن عباس، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این انتقال، مردم را از حرکت شتابان منع کرد و دستور حرکت آرام را صادر فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالْأَعْجَالِ.» (52)

«ای مردم! سفارش می کنم با آرامش حرکت کنید، نیکی در شتاب نیست.»

پس از آن، همه در مزدلفه جمع می شدند و شب را در آنجا به دعا و تلبیه به سر می بردند و از آنجا راهی منا می شدند. (53)

ذبح

«ذبح» یا «نحر» از سنت های زیبا و شگفت مراسم حج است. در قرآن کریم به این سنت اشاراتی روشن شده است و دلالت دارد بر این که قربانی کردن از امور رایج در میان مشرکان بوده و اسلام نیز آن را تأیید کرده است. در قرآن، سخن از «هدی» است و هدی حیوانی است که قربانی می شود؛ از جمله عادات این مراسم، بستن گوسفند قربانی بوده که به آن «قلائد» می گفتند. (54)

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقُلُودَ... (55)

«خداوند خانه کعبه را خانه حرام قرار داده برای نگهبانی و نیز ماه حرام را حرمت داد و نیز هدی و قلائد (قربانی نشانه دار و بی نشان) قرار داد...».

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد:

«هدی شتر و گاو و گوسفندی است که برای قربانی حج می برند و قلائد به معنای نعل و امثال آن است که به

گردن شتر قربانی می بندند تا معلوم باشد حیوان مال حج است و کسی متعرض آن نشود.» (56)

این سنت هم آغشته به شرک بوده؛ زیرا آن ها قربانی هایشان را نزد بت ها و اصنام انجام می دادند و در هنگام حج به یاد آن ها بودند. (57)

در این مورد هم قرآن کریم ضمن تأکید بر مسئله ذبح، موارد ناپسند آن را اصلاح کرده است.

و الْبُذْنُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ... (58)

شتران فربه را از شعائر حج مقرر کردیم که در آن قربانی، شما را خیر و صلاح است. پس هنگام ذبح آن شتران تا بر پا ایستاده نام خدا را یاد کنید.»

«بُذْن» عبارت است از شتران چاق و یا گاوی که چون در راه خدا قربانی می شود، از شعائر شمرده شده است. (59) مراد از بردن نام خدا، یاد کردن خدا به هنگام ذبح و نحر شتر است. و این مطلب توصیه ای به مشرکین است که گوسفند و شتر خود را در راه بت ها قربانی می ساختند. (60)

رمی جمرات

«جمرات» نام سه محل در منا است که به ترتیب از سمت منا رو به مکه، به محلّ اول «جمره اولی» و به دومی «جمره وسطی» و به آخری «جمره عقبه» گویند.

در ارتباط با سابقه تاریخی رمی جمرات، نظریات مختلف وجود دارد.

برخی از روایات، سابقه این عمل را تا زمان حضرت آدم علیه السلام و برخی دیگر پیشینه آن را تا ابراهیم علیه السلام می رسانند.

گروه نخست از روایات، رمی جمرات را یاد آور مناسکی می دانند که خداوند به وسیله انجام آن ها، توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت. (61)

گروه دوم از روایات، خود بر سه دسته است: 1 - رمی جمرات را از تعالیم جبرئیل به ابراهیم علیه السلام هنگام آموزش مناسک حج (62) می دانند 2 - ظهور شیطان بر ابراهیم علیه السلام و سنگ انداختن ابراهیم علیه السلام (63) به او است 3 - پرتاب سنگ ها از جانب ابراهیم علیه السلام به قدح قربانی (64) را یاد می آورد و آغاز پیدایش این عمل معرفی می کنند.

از اسناد و شواهد تاریخی در عصر جاهلیت استفاده می شود: در مراسم حجی که پیش از ظهور اسلام در میان بت پرستان جزیره العرب برگزار می شد، رمی جمره نیز جزئی از اعمال حج بوده و از محل جمرات به نام «جمار» یاد می شده است.

ابن هشام در حوادث عصر جاهلیت می نویسد:

غوٲ بن مرو پس از او فرزندانٲ متولی کوچ حاجیان از عرفات به مشعر و منا و از منا به مکه بودند. روز کوچ از منا که رمی رسید، می بایست یکی از این متولیان ابتدا خود رمی جمره کند و سپس به حجاج اجازه رمی دهد. کسانی که شتاب داشتند که رمی جمره کرده و زودتر به سمت مکه حرکت کنند، به وی می گفتند: برخیز و سنگ بزن تا ما نیز سنگ بزنیم. او می گفت: نه، به خدا سوگند، دست نگهدارید تا ظهر شود. وقتی که ظهر می شد، بر می خاست و سنگ می زد و مردم نیز با او سنگ می زدند. (65)

اینها همه گواهی می دهد که رمی جمار در عصر جاهلیت، جزئی از مناسک حج بوده و در اسلام نیز باقی مانده است. بر اساس گفته محمد عزة دروزه (66)، آیه زیر به رمی جمرات اشاره کرده است:

و اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ . (67)

«خدا را یاد کنید به ذکر تکبیر بعد از نماز، در چند روز معین (ایام تشریق در منا و عرفات) باکی نیست که روز حرکت از منا را مقدم یا مؤخر بدارد و آن که از گناه پرهیزکار بوده باکی بر او نیست. از خدا بترسید و بدانید که به

سوی او بازخواهید گشت.»

در بیشتر تفاسیر (68) منظور از «ایام معدودات»، ایام تشریق؛ یعنی یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است و هیچ یک از این تفاسیر مطلبی در مورد رمی جمرات مطرح نکرده اند، لیکن می توان با توجه به تطابق زمانی این ایام با ایام رمی جمرات چنین حدس زد که این آیه مربوط به رمی جمرات باشد.

حلق و تقصیر

سرتراشی (حلق) و کوتاه کردن مقداری از موی سر و یا گرفتن ناخن (تقصیر) در حج تمتع و عمره، از عباداتی است که مظهر و نشانه خضوع و خشوع بنده در برابر خالق توانا و متعال است. سابقه این عمل به حضرت آدم علیه السلام می رسد؛ چنانکه امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خدای سبحان جبرئیل را به همراه یاقوتی از بهشت فرستاده، آن گاه سر آدم علیه السلام توسط خود او و یا جبرئیل تراشیده شد». (69)

حلق، این سنت الهی، در دوران جاهلیت هم به جا آورده می شد و معتمرین نیز گاه عمره خود را به جای می آوردند، سرشان را نیز می تراشیدند. شواهد تاریخی نیز بر این مطلب دلالت می کند:

مراسم حج پس از عرفه و مزدلفه و نحر هدی و رمی جمار پایان می یافت و در واقع شامگاه دهم ذی حجه، اینان از مراسم حج فارغ شده بودند. تنها باید طواف به جای بیاورند و آنگاه به دیار خود بازگردند.

حال نوبت به مراسم حلق و تقصیر می رسد. قبل از آنکه وارد مواقف شوند، تلبیه می کردند. عمل تلبیه عبارت بود از آن که حاجی مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موهای سرش می نهاد و این برای آن بود که از مرتب کردن مو و کشتن شپش خودداری کنند. البته باید یادآور شد که عمل حلق و تقصیر تنها در منا انجام نمی شد، بلکه اوس و خزرج و هرکس از عرب یثرب و غیر یثرب که به روش آنان عمل می کردند، این کار را انجام می دادند و کسانی که در مواقف حاضر می شدند ولی حلق نمی کردند، چون از حج خارج می شدند، پیش مناة آمده و حلق می کردند. آنان حج را جز به این عمل، کامل نمی دانستند. (70)

از حادثه تاریخی زیر نیز می توان به وجود این مسأله به عنوان سنت جاری و قطعی بهره گرفت:

در سربۀ عبدالله بن جحش اسدی، او با همراهان خویش در قریه نخله فرود آمدند و برای کسب آگاهی از کاروان قریش، که حامل مویز و پوست و دیگر کالاهای تجارتی بوده، به کمین نشستند. روز آخر رجب بود که کاروان رسید. رجال قریش که از دیدن مسلمانان بیمناک شدند، با مشاهده عکاشة بن محسن که سر تراشیده بود، آسوده خاطر شده و به همدیگر گفتند: اینان برای انجام عمره آمده اند و از ایشان خطری متوجه ما نخواهد شد. (71)

قرآن کریم سرتراشی در حج را علامت ایمان میهمانان خانه خدا ذکر کرده و می فرماید:

لَتَذْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ... (72)

«شما مؤمنان، البته به مسجدالحرام با دل ایمن وارد شوید و سرها بتراشید و اعمال تقصیر احرام را بی ترس و هراس به جای آرید.»

طواف

از واجبات و ارکان حج، طواف بیت الله الحرام است که آیات زیر بدان اشارت دارد:

و... وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ... (73)

«خانه مرا برای طواف حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجده کنندگان پاک دار.»

و نیز آیه:

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ . (74)

«پس بازگو تا مناسک حج و حلق و تقصیر به جای آرند و به هر نذر و عهدی که در حج کردند وفا کنند و طواف کعبه را گرد خانه عتیق به جای آرند.»

از متن آیه نخست استفاده می شود که این مسأله پیش از بعثت نیز جاری و ساری بوده است. به طور قطع می توان گفت که این مراسم از قبل از بعثت به اسلام منتقل شده است. (75)

البته سابقه طواف به هزاران سال قبل از هبوط آدم علیه السلام به زمین، باز می گردد. فرشتگان از ناحیه رزم از آدم استقبال کرده و به او گفتند: ما ده هزار سال پیش از تو، در این خانه حج گزاردیم. آدم پرسید: شما هنگام طواف چه می گوئید؟ گفتند: می گوئیم: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». (76)

اما به نقل از ابن عباس، نخستین کسی که در زمین بنیان خانه کعبه را نهاد و در آن نماز گزارد و بر آن طواف کرد، آدم علیه السلام بود. (77)

پس از مرگ حضرت آدم علیه السلام ، پیامبران دیگر نیز حج گزاردند، چنانکه مجاهد گفته است: هفتاد و پنج پیامبر حج گزارده، طواف کردند. (78) از جمله پیامبران طواف کننده، حضرت ابراهیم علیه السلام است که چون از ساختن بیت الحرام فراغت یافت، جبرئیل پیش آمد و گفت: هفت بار به کعبه طواف کن و او همراه اسماعیل علیه السلام هفت دور طواف کرد و در هر دور، هر دو به تمام گوشه های کعبه دست می کشیدند و چون هفت دور تمام شد، هر دو پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز گزاردند. (79)

در دوران جاهلیت نیز مراسم حج و طواف خانه خدا همچنان پا بر جا بود، لیکن همانند برخی شعائر طواف جاهلی آمیخته با شرک بود. آن ها علاوه بر طواف خانه، بر گرد بت نیز طواف می کردند. در این مورد نیز اسلام ضمن تأکید بر امر مهم طواف، سنت های غلط موجود را اصلاح کرد.

سعی بین صفا و مروه

صفا و مروه از نشانه های دین خدا و سعی میان آن دو یکی از ارکان حج بیت الله الحرام است. پیشینه تاریخی کوه های صفا و مروه به قبل از هبوط حضرت آدم علیه السلام به زمین می رسد.

امام صادق علیه السلام در مورد نامگذاری این دو کوه فرموده اند:

«صفا را به این دلیل صفا نامیدند که آدم برگزیده (صفی) بر آن فرود آمد. پس برای این کوه نامی از اسم آدم برگزید. خداوند می فرماید: ...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا... حوّا نیز بر مروه فرود آمد و چون زن بود، پس نامی از مرأه برای این کوه برگزیدند. (80) لیکن شهرت این دو کوه از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به بعد است. آنگاه که آن حضرت با هاجر و اسماعیل به مکه آمد، آنان را در کنار حجره جای داد و خود به شام بازگشت.»

این ماجرا در کتاب اخبار مکه از زبان عبدالله بن عباس چنین آمده است:

«چون میان مادر اسماعیل و ساره، همسر دیگر ابراهیم علیه السلام کدورت پیش آمد، اسماعیل را که کودک شیرخواری بود و مادرش را همراه خود به مکه آورد. هاجر مشک آبی داشت که از آن می نوشید و به کودک خود شیر می داد و هیچگونه زاد و توشه ای همراه نداشت.»

سعید بن جبیر گفته است: ابن عباس در حالی که به نقطه ای میان زمزم و صفا اشاره می کرد، چنین ادامه داد که:

«ابراهیم علیه السلام آن دو را کنار خاربنی که بالاتر از منطقه چاه زمزم قرار داشت، نشاند و سپس خود سوار بر مرکب شد و به بیرون مکه حرکت کرد. مادر اسماعیل از پی او حرکت نمود تا به منطقه کداء او را دنبال کرد. سپس پرسید او و پسرش رابه چه کسی وا می گذارد؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: به خدای عزوجل می سپارم. مادر اسماعیل گفت: خشنود و راضی هستم و در حالی که کودک را در آغوش داشت برگشت و زیر آن خاربن نشست و کودکش را کنار خویشت نهاد و مشک آب خود را آویخت و از آن می آشامید و کودک را شیر می داد تا آن که آب مشک تمام شد و شیر پستان او هم خشکید. کودک سخت گرسنه شد و به خود می پیچید. مادر بیم کرد که اسماعیل بمیرد و اندوهگین شد و با خود گفت چه بهتر که از پیش او بروم تا شاهد مرگ او نباشم.

مادر اسماعیل بالای کوه صفا رفت که به اطراف مشرف شود، به این امید که شاید در صحرا کسی را ببیند و سپس به کوه مروه نگریست و گفت: خوب است میان دو کوه آمد و شد کنم تا اگر کودک بمیرد شاهد مرگ او نباشم و هفت بار میان دو کوه آمد و شد کرد.»

ابن عباس گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به همین جهت سعی میان صفا و مروه معمول شد و مردم میان آن سعی می کنند.

«مادر برگشت و کودک خود را به همان حال دید که بر خود می پیچید، ناگاه صدایی شنید، نگریست و کسی را ندید. گفت: صدای تو را شنیدم اگر خیری پیش تو هست، مرا یاری کن و به فریادم رس. در این هنگام جبرئیل بر او آشکار شد. مادر اسماعیل از پی او به راه افتاد و جبرئیل با پای خود به چاه زمزم کوفت و از همان جا آب بر روی زمین آشکار شد.»

ابن عباس می افزاید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مادر اسماعیل مقداری خاک و شن بر گرد آن ریخت که مبادا پیش از آنکه مشک را بیاورد و از آب پر کند، آب به زمین فرو شود و نیز فرمودند: اگر مادر اسماعیل چنان نمی کرد، چشمه روانی می شد.

مادر اسماعیل مشک خود را آورده، آب برداشت و آشامید و پستانش پر از شیر شد و پسرش را شیر داد.» (81)
ابن عباس گوید: نخستین کسی که میان صفا و مروه دوید، مادر اسماعیل بود و به دنبال هفت مرتبه آمد و شد میان صفا و مروه، این عمل سنت شد و نخستین بار ابراهیم خلیل علیه السلام همراه با فرزندش اسماعیل علیه السلام این سنت الهی را انجام دادند. به دنبال ابراهیم علیه السلام، پیامبران دیگر نیز پس از انجام طواف و خواندن نماز پشت مقام، به سعی آمده، سعی صفا و مروه می کردند.

در دوره جاهلی نیز سعی میان صفا و مروه یکی از مناسک حج بوده است که هفت بار سعی را انجام می دادند، با این تفاوت که میان دو صنم «اساف» و «نائله» انجام می گرفت و حالت اصلی خود را از دست داده بود. داستان عبرت آموز آن را ازرقی به نقل از محمد بن اسحاق اینگونه نقل کرده است:

چون جُرحمیان در منطقه حرم طغیان و سرکشی کردند، مردی از ایشان با زنی وارد کعبه شد و با او در آمیخت و آن دو به صورت سنگ مسخ شدند. نام مرد اساف پسر بغاء بود و نام زن نائله دختر ذئب. آن دو مجسمه را از کعبه بیرون آوردند، یکی را در کوه صفا و دیگری را در کوه مروه نهادند و منظور اصلی، آن بود که مردم عبرت بگیرند و از چنان کارهایی خودداری کنند و ببینند بر سر آن دو چه آمده است! این وضعیت ادامه داشت تا اینکه اندک اندک هر کس به صفا و مروه می رفت، به آن دو مجسمه دست می کشید و این دو مجسمه رفته رفته به صورت دو بت در آمدند و مورد پرستش واقع شدند. تا آنکه روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را همراه با بت های دیگر شکست. (82)

پس از بعثت، برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می کردند با وجود بت ها روی کوه صفا و مروه، موحدان باید سعی را ترک کنند، لیکن خداوند با فرستادن وحی، به آنان آموخت که حضور خود را در سعی حفظ نموده، رفته رفته زمینه را برای نابودی بت و بت پرستی فراهم سازند:

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ . (83)

«سعی صفا و مروه از شعائر دین است. پس هرکس که حج خانه کند یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه را نیز به جای آورد و هرکس به راه خیر و نیکی بشتابد، خدا پاداش وی را خواهد داد که او به همه امور خلق عالم است.»

وقتی این آیه نازل شد، این شبهه را که «با بودن بت ها دیگر نباید میان صفا و مروه سعی کرد» از بین برد و نیز به اهمیت صفا و مروه اشاره نموده و آن را از شعار دین خدا برشمرد. پس به همین دلیل، سعی صفا و مروه از ارکان حج است و اگر عمداً ترک شود حج باطل است.

تحریم صید در حال احرام

از جمله عادات جاهلیان، تحریم صید در حال احرام است که آیات قرآن بدان اشاره کرده و مسلمانان را از احلال صید نهی نمود. روح این آیات نشانگر این است که این مسأله تأکیدی است بر تقلیدی که پیش از اسلام بوده است: (84)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ . (85)

«ای اهل ایمان، به عهد و پیمان خود وفا کنید و بدانید که بهائم زبان بسته برای شما حلال گردید، جز آنچه بعداً برایتان تلاوت خواهد شد، جز آن صیدی که در حال احرام بر شما حلال نیست. همانا خدا به هر چه خواهد حکم کند.»

و در ادامه همین سوره می فرماید:

...وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا... ؛ «آنگاه که از احرام بیرون شدید، صید کنید.»

البته دلیل حرمت صید در دوره جاهلی، در اصل به همان احترام ویژه ای که جاهلیان برای کعبه قائل بودند، بر می گردد. اقوام جاهلی در مقابل کعبه، کوچکی و تواضع می کردند و کعبه را بزرگ می داشتند و از ساختن خانه پیرامون کعبه و یا وارد شدن با حالت جنابت خودداری می کردند و هنگام روز در کنار آن باقی می ماندند و شب هنگام از حرم خارج می شدند. لذا با این احترام فوق العاده که برای کعبه قائل بودند، به خود اجازه نمی دادند که در آن مکان، در حالت احرام، صید کنند.

پی نوشت ها :

- 3 . توبه : 5
- 4 . توبه : 36
- 5 . همان، ج 2، ص 252
- 6 . مجمع البيان فى تفسير القرآن، ابو على فضل بن حسن طبرسى، ج5، چاپ اول، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1406، ص38 ؛ التبيان فى تفسير القرآن، ابو جعفر محدث حسن طبرسى، ج5، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا، ص214
- 7 . المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، جواد على، ج6، چاپ ششم، دارالعلم للملایین، بيروت، 1970، ص199
- 8 . علل الشرايع، ابو جعفر محمد بن ابن بابويه قمى (صدوق)، چاپ دوم، دار احياء لتراث العربى، بيروت، 1966، ص 407
- 9 . الفروع من الكافى، ابو جعفر بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى، ج4، چاپ سوم، دار صعب بيروت، 1410، ص 214
- 10 . الأصنام، ابو منذر هشام بن محمد كلبى، ترجمه محمد رضا جلالى نائينى، نشر نو، تهران، 1363، ص9
- 11 . حج : 26 - 28
- 12 . روح المعانى، محمود شكرى آلوسى بغدادى، ج7، چاپ چهارم، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1405، صص 141 - 143 و نیز روح البيان، اسماعيل حقى بروسرى، ج6، چاپ هفتم، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1405، صص 23 - 25 ؛ الميزان، ج14، صص 366 - 369 ؛ التبيان، ج7، صص 308 - 310
- 13 . بقره : 125 - 126
- 14 . روح البيان، ج 1، ص 227، مجمع البيان، ج 1، ص 264، التبيان، ج 1، ص 456، الميزان، ج 1، ص 280
- 15 . عنكبوت : 97
- 16 . الميزان، ج 16، ص 150
- 17 . آل عمران : 97
- 18 . بقره : 191
- 19 . همان، ج 15، ص 403 و نیز رک: التبيان، ج 8، ص 125
- 20 . بقره : 144
- 21 . التبيان، ج2، ص10 و نیز مجمع البيان، ج1، ص417
- 22 . بقره : 149 - 150
- 23 . الميزان، ج1، ص328
- 24 . لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور، ج3، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1405، ص52، ماده «حج».
- 25 . التطور الدلالى بين لغة الشعر الجاهلى و لغة القرآن الكريم، عودة خليل ابو عوده، چاپ اول، مكتبة المنار، اردن، بى تا، صص 229 - 231 با تلخيص.
- 26 . اديان العرب قبل الإسلام، داود جرجس داود، المدرسة الجامعيه للدراسات و النشر و التوزيع، 1403، ص195
- 27 . السيرة النبوية، ابن هشام، ج 1، المكتبة العلميه، بيروت، صص 23 - 25

- 28 . المفصل فى تاريخ العرب، ج6، ص348
- 29 . لسان العرب، ج9، ص323
- 30 . التطور الدلالى بين لغة الشعر الجاهلى و لغة القرآن الكريم، صص232 - 234 با تلخيص.
- 31 . المفصل، ج 6، ص 391
- 32 . التطور الدلالى، صص 239 - 240
- 33 . السيرة النبويه، ج 1، ص 199
- 34 . بقره : 189
- 35 . السيرة النبويه، ج1، ص199
- 36 . اعراف : 31
- 37 . التبيان فى تفسير القرآن، ج 4، ص 386، مجمع البيان، ج 4، ص 512
- 38 . المحبره محمد بن حبيب بن اميه بن عمرو هاشمى بغدادى، دائرة المعارف العثمانية، 1361، ص 180
- 39 . الوثنية فيالأدب الجاهلى، عبدالغنى زيتونى، دارالعلم للملايين، بيروت، بى تا، ص308
- 40 . المحبر، ص181
- 41 . اخبار مكه، ابو الوليد ازرى، ج 1، تحقيق رشدى صالح، چاپ سوم، دار الاندلس للطباعة و النشر، بيروت، 1969، ص 195
- 42 . الاصنام، ص 7
- 43 . المفصل، ج 6، ص 375
- 44 . عصر النبى، صص 321 - 322
- 45 . توبه : 3
- 46 . الجامع لأحكام القرآن، ابو عبدالله محمد بن احمد بن احمد انصارى قرطبى، ج 8، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا، ص 69
- 47 . التفسير الكبير، امام فخر رازى، ج5، چاپ سوم، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا، ص 221
- 48 . فى ضلال القرآن، سيد قطب، ج4، چاپ اول، دارالشرق، بيروت، 1400 هـ . .، ص136
- 49 . تفسير مراغى، احمد بن مصطفى مراغى، ج 1، دار احياء التراث العربى، بيروت، ص 55، تفسير المنار، محمد رشيد رضا، ج 10، چاپ ارم، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت، بى تا، ص 153
- 50 . جامع البيان فى تفسير القرآن، ابوجعفر محمد بن جرير طبرى، ج 6، دار المعرفة، بيروت، بى تا، ص 75
- 51 . المفصل، ج 6، ص 380
- 52 . صحيح، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخارى نجفى، ج2، دار ابن كثير، بيروت، بى تا، ص601، حديث 1587
- 53 . المفصل، ج 6، ص 380
- 54 . عصر النبى، ص 333
- 55 . مائده : 97
- 56 . الميزان، ج 6، ص 141
- 57 . المفصل، ج 6، ص 196
- 58 . حج : 36

- 59 . الميزان، ج 6، ص 141
- 60 . همان، ج 4، ص 376
- 61 . علل الشرايع، ص 423
- 62 . اخبار مکه، ج 1، ص 99
- 63 . همان، ص 71
- 64 . ترجمه تفسیر طبری، تصحيح حبيب يغمایی، ج 6، چاپخانه دولتی ایران، 1343 ش، صص 1541 - 1542
- 65 . السيرة النبوية، ج 1، صص 119 - 120
- 66 . عصر النبي، ص 326
- 67 . بقره : 203
- 68 . التبيان، ج 2، ص 175 ؛ مجمع البيان، ص 387 ؛ الميزان، ج 2، ص 82
- 69 . فروع کافی، ج 4، ص 195
- 70 . الاصنام، ص 14
- 71 . السيرة النبويه، ج 2، ص 253
- 72 . فتح : 27
- 73 . حج : 26
- 74 . حج : 29
- 75 . عصر النبي، ص 328
- 76 . اخبار مکه، ج 1، ص 44
- 77 . همان، ج 1، ص 45
- 78 . همان، ص 69
- 79 . همان، ص 67
- 80 . بحار الأنوار، ج 96، چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بيروت، 1404، ص 43
- 81 . اخبار مکه، ج 1، صص 54 - 55
- 82 . همان، صص 122 - 123
- 83 . بقره : 158
- 84 . الدر المنثور في تفسیر المأثور، جلال الدين سيوطی، ج 1، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، 1400، ص 159
- 85 . مائده : 1